بسم الله الرحمن الرحیم

بحث در مقدمه ی ثالثه بود، مرحوم آخوند در مقدمه ثالثه دو ادعا دارد، فرموده است که قدر متیقن در مقام تخاطب، مانع است از انعقاد اطلاق، اصل کلامش این است، یکی از مقدمات حکم که اطلاق بر او متوقف است، عدم قدر متیقن در مقام تخاطب است، و اگرنه لم ینعقد الاطلاق، یک حرف دومی هم دارد که در همان متن کفایه فی الجملة و در باصطلاح هامش، در هر دو فرض گفته است اگر قدر متیقن در مقام تخاطب داشتیم، و متکلم نصب قرینه نکرد بر عموم، کشف میکنیم که همان قدر متیقن، تمام المراد است. اینگونه گفته است، یعنی کأن مثلا قدر متیقن به ضمّ عدم نصب قرینه، قرینه است بر تقیید.

خب، در مقابل مرحوم نایینی این مقدمه را نپذیرفته است، اشکال کرده است بر مرحوم آخوند، نقضاً و حلّاً، اما اشکال نقضی فرموده است که: اگر تیقّن مانع از انعقاد اطلاق است - فقط در ناحیه مانعیت صحبت کرده است، او که موجب تعیّن تمام المراد، او را کار ندارد، همان دعوای اولی، دعوای اصلی - فرموده است اگر قدر متیقن در مقام تخاطب مانع از انعقاد اطلاق است، خب قدر متیقن خارجی هم باید مانع باشد، نقض کرده است، چرا؟ چون در هر دو تیقّن هست دیگر. در هر دو یک قدری متیقن است، حالا در یکی در مقام تخاطب اضافه دارد، در یکی فقط قدر متیقن است، اگر این تیقن مانع از انعقاد اطلاق است، پس قدر متیقن خارجی هم باید مانع باشد.

خب این اشکال نقضی، موافق شأن نائینی نیست، انصاف این است که بین قدر متیقن در مقام تخاطب و قدر متیقن خارجی، فرقٌ ما است، یعنی اگر بنا باشد یکی از اینها مانع از انعقاد اطلاق باشد – یکی شان – آن مناسبتش همان قدر متیقن در مقام تخاطب است. یک میزی بینشان است، آن میز چیست؟ اینکه فی الجملة فرق بین اینها - این را ما احساس میکنیم – آن فارق چیست که مرحوم آخوند به سببش فرق گذاشته است بین قدر متیقن در مقام تخاطب – ملتفت هم بوده است - ، گفته است قدر متیقن در مقام تخاطب، لا خارجاً آن نکته اش در ذهن مرحوم آخوند این است:

وقتی قدر متیقن در مقام تخاطب داریم، یعنی؛ آنی که حاضر است در ذهن متکلم بالفعل و خصوصاً در ذهن سامع الان حاضر است، همان قدر همان حصه است که قدر متیقن است، درباره ی او داشتیم صحبت میکردیم، درباره ی علمای متقی داشتیم صحبت میکردیم، پس همان حصه الان در ذهنش حاضر است، این حضور این اُنس، اُنس بالفعل سبب میشود که تا گفت اکرم العالم، عالم بر او اطلاق منعقد نشود.

این اُنس حصّة، حصة وقتی در ذهن است، این مانع از انعقاد اطلاق میشود، به خلاف قدر متیقن خارجی، وجهی ندارد او مانع از اطلاق بشود، او در ذهن من حاضر نیست، ثبوتی است...

سوال:

الان که داریم صحبت میکنیم، طبیعی کار این است که الان که داریم صحبت میکنیم راجع به علمای متقی، همان حصه در ذهنما است، تا گفت: فاکرم العالم یا ولدی العزیز، خب میگوید: همانکه درباره اش داشتیم صحبت میکردیم.

ما اصلا نمیگوییم حرف آخوند درست است، میگوییم اینکه جای فرق دارد اما این فرق فارق است... اینکه مرحوم نایینی فرموده است که: اگر تیقن در آنجا مانع از اطلاق است اینجا هم تیقن مانع از اطلاق است، جواب: میگوییم آخوند که نمیگوید مجرد تیقن، نه، حضور متیقن در ذهن، قدر متیقن در مقام تخاطب یعنی قدر متیقن در ذهن حاضر است، حرف آخوند این است این حضورش مانع از انعقاد اطلاق است، شما نمیتوانید نقض کنید که خب قدر متیقن خارجی هم پس باید مانع باشد. نه، این با شأن مرحوم نایینی سازگاری ندارد. دیگر میدانید نایینی بین العرش و الفرش بوده است که، بله، ماهم به شیخ استاد گفتیم چرا نایینی اینجوری است؟ گاهی خیلی حرفهای ضعیف میزند، گاهی هم حرفهایش خیلی متین است، گفت من همین حرف را به آقای خویی هم گفتم که چرا؟ آقای خویی گفت در زمان خودش هم همین حرفها را میگفتند، بله...

سوال:

نه، در نقض باید تساوی باشد تا به آن نقش بشود، تساوی نیست دیگر... حالا فرمایش شما را در حلش میگوییم...

و اما حلش، مرحوم نایینی جواب حلّی داده است، درست هم هست، حلش به این است که آقا قدر متیقن در مقام تخاطب، این به نظر عرف مانع از انعقاد اطلاق نیست، اطلاق مربوط به گفتار متکلم است، صفت گفتار متکلم است، من اگر سوال میکنم از صلاة در لباس متنجّس به بول، قدر متیقن این است، لباسی است متنجس به بول شده است، میشود نماز خواند یا نه؟ اگر جواب می آید که لاتصلی فی النجس، ذهن این است که این قدر متیقن ربطی به گفتار مولی ندارد، اینکه در ذهن من حاضر هست حصة پس مراد مولی هم حصة است، ربطی به یکدیگر ندارند. باید ببینیم کلام مولی قالبش چه معنایی است، قالب لا تصلی فی النجس قالب نهی از نماز در هر نجس است، این ذهن عرفی مرحوم نایینی درست عمل کرده است، و اصلا در فقه روش بر همین است که به اطلاق جواب ها عمل می کنند، میگویند تارةً در جواب ضمیر می آورد، میگوید آقا لباس من متنجس شده است به بول، چکار بکنم، میشود نماز بخوانم یا نه؟ یک وقت میگوید: و لا تصلی فیه، بله این اطلاق ندارد، جای بحث هم ندارد اصلا، یک وقت نه، میگوید: لا تصلی فی النجس، یک ضابطه بیان می کند، در فقه بارها عرض کردیم دیگر، مرحوم نایینی ارتباطش با فقه، او فقیه اصولی است، ارتباطش بیشتر است، ممارستش به فقه بیشتر است، از فقه آمده است به اصول، اصول را که صحبت میکند، میخواهد یک اصولی درست کند که کارایی در فقه داشته باشد، به خلاف مرحوم آخوند [که] اصولیٌ فقیهٌ، اصول را به عنوان یک علم بحث میکند، گاه گاه اصلا آخوند یک چیزی در اصول گفته است که اصلا قابل التزام در فقه نیست، مثل مفهوم شرط را انکار کرده است، خودش در اصول هم به مفهوم شرط عمل کرده است، گفتنی نیست اینکه شرط مفهوم ندارد.

این هم که اینجا هم همینجور است، اینکه مرحوم آخوند فرموده است: قدر متیقن در مقام تخاطب که قدر متیقن این هم باز همان جاهایی است که مورد سوال همان قدر متیقن در مقام تخاطب است. معروف همین است که مورد مخصص نیست، مقید نیست، مورد میشود قدر متیقن و قدر متیقن از قدر متیقن هم همین موارد سوال است دیگر، وقتی سوال میکند قدر متیقن در مقام تخاطب... این مورد سوال است، لذا میگویند نمیشود آقا جواب سوال را شامل نشود، قدر متیقن از جواب مورد سوال است، همینجور است.

روش استنباط، روش مستنبطین در فقه همین است که غالب این مطلقات که ما داریم در جواب اسأله ی سائلین است، اگر بنا باشد قدر متیقن در مقام تخاطب، مانع از اطلاق باشد، لازمه اش این است اینهمه جواب هایی که از إنّ صادر شده است در مقابل سوال سائلین هیچکدام اطلاق ندارد. اینها عمومشان به قرینه است، بعضی جاها مشکلی نداریم، خود مرحوم آخوند در لاتنقضی الیقین بالشک که زرارة گفته است، حضرت به زرار فرموده است: مورد سؤال وضو است، مورد سوال طهارت ثوب است، آنجا گفته است لاتنقضی الیقین بالشک اطلاق دارد، قدر متیقن مانع از اطلاق نیست، منتهی آنجا اضافه کرده است، گفته است چون یک قضیه ی ارتکازیه است، چون ابداً هم آورده است و چون مقام تعلیل است، با یک چیزهایی دیگر عموم و اطلاقش را درست کرده است، ولی این نادر است، غالب جوابهایی که در مورد سوال سائلین است، غالباً قرینه ای بر عمومشان، بر اطلاقشان نداریم، قرینه ی خاصه ای نداریم، ولی مع ذلک تمسک به اطلاقشان می کنیم، این شما و این ذهن عرفی تان، اگر آمد سوال کرد که این پیراهن من خون دارد، نجس است، میتوانم نماز بخوانم یا نه؟ شما گفتید: لا تصلی فی النجس، او ضابطه ی کلی میفهمد، طبیعی اش این است: ظاهر از جواب در مقام سوال اگر ضمیری نیاورد، اگر قرینه ای بر خصوصیت نیاورد، ظاهرش این است که یک ضابطه ای را میخواهد بیان کند، آن ضابطه را تطبیق کرده است بر مورد سوال.

این در ذهنتان باشد، ظاهر جواب ها تطبیق یک کلیه ای است بر مورد سوال، روی این حساب است که ما هرجایی که میرسیم، به جواب امام میرسیم، به اطلاقش تمسک میکنیم، گیر نداریم قدر متیقن در مقام تخاطب مانع باشد از اطلاق، این خلاف استظهار عرفی است، و خلاف مشی عملی در فقه است، این است که این فرمایش مرحوم آخوند که فرمود: یکی از مقدمات حکمت این است که قدر متیقن در مقام تخاطب نداشته باشد، نه، این تحلیلش را بیان کردیم، اطلاق صفت کلام است، اینکه درباره ی حصه ای صحبت میکردیم این اثری ندارد، باید ببینیم این لفظش آیا قابلیت ضابطه بودن را دارد یا نه، قابلیت اطلاق را دارد یا نه، میگوید لاتصلی فی النجس، اطلاق دارد دیگر.

بالوجدان ما فرق میبینیم بین اینکه در جواب این سوال بگوید و لاتصلی فیه، میگوییم مخصوص همان است دیگر، یا بگوید لا تصلی فی النجس، فرق میبینیم، آن را ضابطه و قاعده میبینیم. اینکه مرحوم آخوند فرموده است قدر متیقن در مقام تخاطب مانع از انعقاد اطلاق است، حرف نادرستی است و نادرست تر از آن، آن است که گفته است همین قدر متیقن برای کشف تمام المراد کافی است! یعنی اگر متکلم فرمود: لا تصلی فی النجس، چونکه سوال از بول است، تمام المرادش بیان عدم جواز صلاة در بول است1!بابا اینها گفتنی نیست.

اینکه مرحوم آخوند اضافه کرده است بر این مسأله که قدر متیقن در مقام تخاطب مانع از اطلاق است که بماند، نه میتوانیم به ضمّ اینکه عموم را نمیگوید، نمیگوید عام است قرینه ی بر کشف میکنیم که تمام المرادش همان مورد سوال است، اینها خیلی دور از ذهن است، اگر هم حرف مرحوم آخوند را قبول بکنیم، این حرف دومش قابل قبول نیست.

حالا این دیگر نکته ی طلبه ای است و اگر چنین است که با قدر متیقن به ضمّ عدم نصب قرینه، شما کشف میکنید که همان قدر متیقن تمام المراد – که فرض کلام آنجا است دیگر، قدر متیقنی باشد نصب قرینه نکرده است بر عموم، فرض کلام است – خب این را چرا مقدمه ی ثالثه میاورید؟

قدر متیقن در مقام تخاطب از دو حال خارج نیست، یا فقط میگوید مانع از انعقاد اطلاق است، کلام را مجمل میکند، خب این ما یصلح للقرینیة است دیگر، ما یصلح للقرینیة کلام را مجمل میکند، این را یا باید در مقدمه ی دوم بگنجانیدش یا قدر متیقن خصوصیت ندارد، باید بگویید مقدمه ی ثالثه: کل ما یصلح للقرینیة. اینکه فقط عدم قدر متیقن در مقام تخاطب را، مقدمه ی ثالثه قرار داده اید، این هم هیچ وجهی ندارد از جهت فنی، حالا درست یا نه بگذریم، این از جهت فنی یک بیان منطقی نیست، چون اگر که این قدر متیقن فقط میگویید مانع از اطلاق است، میشود یصلح للقرینیة، یصلح للقرینیة را یا باید داخل کنید در مقدمه ی اول، یا مقدمه ی دوم، یا نه اصلا یک مقدمه ی سوم، ولی خب مقدمه ی سوم را باید بگوید آقا انتفاع ما یصلح للقرینیة، قدر متیقن خصوصیت ندارد، تمامش بکنم که مقدمه ثالثه قرار دادید. و اگر بگویید: نه، این قدر متیقن برای کشف تمام المراد است، و کلام را مجمل نمیکند – ظاهر آخوند این است – وجود قدر متیقن کلام را مجمل نمیکند، برای کلام یک ظهور دومی درست میکند، مثل انصراف که بعد ها خودش خواهد گفت، خب اگر اینجور است پس قدر متیقن داخل در مقدمه ی ثانیه است، قرینه ی معینة است دیگر، منتهی قرینه ی معینة ی لُبّیة، حالیة، شما هم که گفتید – در مقدمه ثانیه – انتفاع قرینه ی معینة، انتفاع بیان بر قید، حالا بیان بر قید، مقالاً او حالاً، این حال است دیگر، قرینه ی حالیه میشود، باز داخل در مقدمه ی ثانیة میشود.

اینکه مرحوم آخوند این را یک مقدمه ی ثالثه قرار داده است، این هم منطقی نیست، ولو درست باشد که درست هم نیست، این فرمایش مرحوم آخوند ناتمام است، هم اصل مقدمه اش، هم اینکه مقدمه ی مستقله قرار داده اند، هم اصل آن هم استقلالش نا تمام است.

سوال:

مقدمه ی ثانیه این بود آقا، همینکه قرینه ی متصله نداشت کافی است، یکی از نداشته هایش این است که قدر متیقن نباشد، مصداقش این است، یکی از مصادیق مقدمه ی ثانیة میشود استقلال معنی ندارد.

سوال:

نه دیگر، حالا این را باید بیانش میکردیم...

خب این فرمایش مرحوم آخوند نا تمام است ادعایش، و اما اینکه در متن فی الجملة و در هامش، در هر دو قسم گفته است که: اگر مقصود مولی در جایی که قدر متیقنی در مقام باشد، قدر متیقن در مقام تخاطب باشد، اگر همان مرادش باشد، همان حصه مرادش باشد، اطلاق مرادش نباشد، لما اخلّ بغرضه، به غرضش اخلال نکرده است، میگوییم: نه، این حرف نا تمام است، اخلّ بغرضه، با توجه به اینکه اینجور صحبت کرده است، من از بول صحبت کردم، او آمده است گفته است: و لا تصلی فی النجس، میگوید من مقصودم از لا تصلی فی النجس، خصوص بول است، مردم چه میگویند؟ میگویند: خب، درست صحبت میکردی دیگر، چرا پس به نحو قاعده صحبت میکنی؟

بابا قدر متیقن در مقام تخاطب بول است، لذا آن را نمیشود از این خارجش کرد.

سوال:

عیب ندارد، آن هم همینجور است، میگوید بول نجس است، اصلا سوال غالباً آنگونه است، گه گاهی هم سوال سائل نیست، حضرت فرموده است که: بول نجس است، نجاستش هم اشدّ از منی است، لذا دو بار باید شسته شود، بعد هم گفته است: فلا تصلی فی النجس، باز میگوییم یک قاعده ی کلی است...

سوال:

نه، همین مردم عادی، میگویند بابا درست است در مورد بول داشتی صحبت میکردی ولی آخرش چرا اینجور کلی صحبت کردی؟ گفتی: و لا تصلی فی النجس. ببینید همینجور هست یا نه؟

مردم در اینجور موارد، چون امر متعارفی است، بیان کلی بعد از ذکر صغری یک امر متعارفی است، مردم او را حمل بر کلیت میکنند...

سوال:

همه هم قبول میکنند، اصلا میگوییم ربطی ندارد، نه اینکه محتمل... متیقن بین ما و او است، ولی اطلاق صفت کلام است.

سوال:

قاتیش نکنید، یک وقت میگوید که: یک ساعت نه، ده دقیقه درباره ی علمای متقی صحبت میکند و اضافه میکند که: اینهایی که تقوا ندارند، یک لقمه نان هم حرامشان باشد، اصلا میبینمشان حالم بهم میخورد، خب معلوم است اینها قرینه است که وقتی میگوید: اکرم العالم، یعنی متقی...

سوال:

نه، آنجور صحبت نکرده است، فقط متیقن در مقام تخاطب است...

سوال:

نه، ما همین را میگوییم: همین استظهار احتمال عقلی اش هست، احتمال عرفی صحبت است، میگوییم اگر سخن از حصه ای بود، حالا از باب اینکه سائل سوال کرده است از حصه یا متلکم در مورد آن حصه داشت صحبت میکرد، سخن اگر از حصه ای بود، بعد از بیان آن حصه، کلام را به نحو ضابطه بیان کرد، قید نیاورد، ضمیر نیاورد، گفت: لا تصلی فی النجس، موالی عرفی هم همینگونه است، ظاهرش این است که دارد کلی را تطبیق میکند.

این حرف که معروف است، میگویند مورد مخصص نیست، حرف تمامی است.

سوال:

برو نان بخر که... بابا آن باز قرینه است، باید ارتباطی بایکدیگر داشته باشند، اگر در مورد کنجد صحبت میکند چقدر خاصیت دارد یا نه، بعد میگوید آقا پسرم پس برو یک نان بخر، یعنی نان کنجدی دیگر، و الا ربط ندارند با یکدیگر، صغری نمیشود که، نه، این صغری او باید باشد.

این است که عرضم به خدمت شما مجرد قدر متیقن محتمل القرینه اش نمیکند. آن ضمیمه ممکن است، ضمیمه اصلا ممکن است قرینیت درست کند، نه محتمل، حرف این است: ولی مجرد اینکه مورد قدر متیقن است، این ظهور جواب را از کلیت نمیاندازد، این است که این فرمایش مرحوم آخوند، فقهی نیست، قابل التزام نیست.

خب این مقدمات حکمت به نظر مرحوم آخوند بود.

مرحوم نایینی که این قدر متیقن را انکار کرد،فرموده است که مقدمات حکمت این سه تایی که ایشان گفته است نیست، گرچه مقدمات حکمت سه تا هستند، ولی به حذف سومی و اضافه ی یکی اولی، گفته است مقدمه ی اولی این است که باید تقیید ممکن باشد، وقتی اطلاق منعقد میشود برای کلام که تقیید ممکن باشد، چون بین اطلاق و تقیید، تقابل عدم ملکه است.

کل ما استحال التقیید، تقیید ملکه است، وجود است، استحال الاطلاق، چونکه – این چونکه مهم است – میگوید چون تقابل بین اطلاق و تقیید، تقابل عدم ملکه است، پس مقدمه ی اولی برای انعقاد اطلاق امکان تقیید است، آنی که در کلام آمده است – حالا متعلق، موضوع، هرچه میخواهد باشد – باید امکان تقییدش باشد، دو در مقام بیان، و یکی هم، قید نیاورد، لا متصل و لا منفصل، این سه تا مقدمه، آن وقت اطلاق منعقد میشود.

مرحوم نایینی هم قید نیاوردن را توسعه داده است، لا داخلاً و لا خارجاً، لا متصلاً و لا منفصلاً، تبعاً لشیخ الانصاری، منتهی بیان شیخ انصاری را که دیروز بیان کردیم، شیخ انصاری میگوید: قرینه ی منفصله مانع از انعقاد اطلاق است، چون این کاشف از این است که مولی از اول در مقام بیان نبوده است، این حرف شیخ است. خواستید همان مطارح الانظار را نگاه بکنید، در مقدمات حکمت آن جملات آخرش همین است، میگوید اگر قیدی آمد، منفصلاً کشف میکنیم که از اول در مقام اهمال بوده است که بعضی ها به ما میگویند شیخ این را کجا گفته است؟ نگفته است! نه، دوباره نگاه هم کردیم، مطارح الانظار در آخر همان بحث، همینجور میگوید، میگوید: قید منفصل کاشف از این است که از اول در مقام بیان نبوده است. در ذهنم این است که بعضی اوقات نایینی هم این تعبیرات را دارد، ولی اینجا که رسیده است، یک بیان آخری دارد که در تنقیحات بحث خواهیم کرد.

فرق نایینی با دیگران در مقدمات حکمت - آخوند را گذاشتیم کنار - ، این است که مقدمه ی اولی را گفته است که امکان تقیید، خب این فرمایش مرحوم نایینی تمام است یا نه؟ میگوییم: راست میگوید، محل بحث در جایی است که اطلاق ممکن است، بحث ما در اطلاق ممکن است، اطلاقی که ممکن است مقدماتش چیست؟ راست میگوید، اصلا نیازی به این مقدمه نیست، اصلا مفروض بحث اطلاق منعقد میشود برای کلام در جایی که ممکن است، مفروض بحث این است، اینکه مرحوم نایینی، این مقدمه را مبتنی کرده است بر تقابل اطلاق و تقیید، به تقابل عدم ملکه، میگوییم: نه، این مبتنی بر آن معنا نیست، در اطلاق و تقیید سه مبنا است، یک مبنا میگویند: تقابل است چون عدم ملکه است، یک مبنا سلب و ایجاب، یک مبنا هم میگویند: ضدین لا ثالث، مرحوم آقای خویی ضدین لا ثالث هستند، ما میگوییم این مقدمه نیاز نیست، مفروض بحث است، و این مفروض بحث هم علی جمیع المبانی است.

بیان ذلک، ما دو قسم اطلاق داریم، یک اطلاق لحاظی، یعنی مولی لحاظ کرده است سریان را، دیده است این طبیعت را، فی ضمن جمیع المصادیق، ولو اجمالاً این را میگویند اطلاق لحاظی، یک اطلاقی هم داریم، اطلاق ذاتی، اصلا این ذات مطلق است، قید ندارد، ذات این معنی لا قیدی است، اسم این را میگویند: اطلاق ذاتی. در مواردی که علما میگویند: تقیید ممکن نیست، و میگویند، مع ذلک اطلاق دارد، مثل سلب و ایجابی ها، تقیید ممکن نیست، چون سلب و ایجاب است، تقیید که ممکن نبود، اطلاق ضروری است، سلب و ایجاب است، یا مثل ضدین ای ها، میگویند اطلاق و تقیید ضدان لا ثالث هستند، وقتی تقیید نبود، آن ضد دیگرش لا محال است، این اطلاق لا محال، اطلاق بالضرورة، اسمش اطلاق ضروی است، یعنی؛ من بخواهم یا نخواهم هست، این اطلاق هست نه چون من مطلق لحاظ کرده ام، وقتی سلب و ایجاب است، یکی اش محال است – تقیید محال است – خب اطلاق ضروری است دیگر.

اطلاق ضروری مثل مسلک سلب و ایجابی ها، مثل مسلک ضدان لا ثالث، اسمش اطلاق ذاتی است، من این اطلاق را لحاظ نکردم این هست، لامحال است. اطلاق لحاظی یعنی آنی که به دست من است، من لحاظش بکنم هست، لحاظش نکنم نیست. اطلاق ذاتی آنی است که ضروری است، اصلا ربطی به لحاظ من ندارد، خب، این دو قسم از اطلاق.

بحث علما در اطلاق لحاظی است، نه اطلاق ذاتی، آن اطلاق لحاظی است که حجت است، قابل احتجاج است، اطلاق ذاتی که قابل احتجاج نیست، ملاحظه بفرمایید، نکته ی خوبی است، اطلاق ذاتی ممکن است در بعضی کلمات حاج شیخ اصفهانی دیده باشید میگوید اطلاق ذاتی است، گاهی آقا سید محمد باقر دارد که اطلاق ذاتی است، بیابید که اطلاق ذاتی و لحاظی چیست؟ مبحوث عنه اطلاق لحاظی است نه اطلاق ذاتی. آن وقت اطلاق لحاظی هم فرض کلامش آنجا است که تقیید ممکن است، چه تقابل را عدم ملکه بدانیم، چه سلب و ایجاب بدانیم، چه ضدان بدانیم...